

کوسان ها از جمله نخستین عهده داران هنر شفاهی زمانهای ماقبل امپراطوری های بزرگ ایرانی بوده اند. از دوران نسبتاً طولانی اعتقادات مبتنی بر باورهای ابتدایی و سپس میترپرستی تا زمانی که بر اساس اسنادی نادر به نام کوسان برخوردار می کنیم آگاهی های ما در مورد ناکلین فرهنگ شفاهی بسیار اندک است. همین آگاهی های اندک نیز عموماً متکی بر آراء کلی پژوهشگران فرهنگ و تمدن جوامع ابتدائی در فلات ایران است. اما کلی ازیں نظر که در مقایسه با دوران چنین طولانی ازیں فرهنگ، کشفیات و داشته ها، ناچیز و به غایت جزئی است. مجموعه ای از کنده کاری ها، نقوش برجسته، مجسمه ها، ظروف و نقوش حک شده بر روی آنها و مطالعه در معابد، استود آنها و دیگر جایگاههای دفن اموات حکایت از آن دارد که اجرای آداب و آیینها بیشتر وظیفه ای عمومی تلقی می شده است. با این ویژه گی که پیشگویان، ساحرین و ریش سفیدان قبیله، نظارتی مقدس مآبانه را بر اینگونه شعائر اعمال می داشته اند. بنابراین در بدو امر انتقال دانش و سنن شفاهی در انحصار افراد یا گروهی برگزیده قرار نداشت.

در واقع پس از نخستین پگاه پدیدار شدن و تثبیت سنت های شفاهی همه افراد قوم و قبیله اجرای آنها را به عهده داشتند. سپس در فرایندی طولانی، برخی از افراد در اجرای آداب و رسوم و آیین ها نقش برجسته تری یافتند و رفته رفته رهبری و مسئولیت مطلق العنان چنین مراسمی را به دست گرفتند. هر چه هست مقدار اسناد در این باره در آنچنان سطحی نازل و ناکافی قرار دارد که مانع از اظهار نظر جزئی تر ما درباره حافظان و مجریان فرهنگ شفاهی دوران یاد شده باشد. قدر مسلم اینکه کوسانها میراث خوار مجموعه سنت ها و

هنرهای شدند که ابتدا به عنوان وظیفه ای عمومی تلقی می شد و رفته رفته در اختیار افرادی خاص قرار گرفت و آنگاه که کوسان به عنوان یک طبقه بصورتی اختصاصی وظیفه اجرای اینگونه سنت های شفاهی را عهده دار شدند یک نوع زایش و باروری با سرعتی افزون تر از پیش پدیدار شد. ضرورت شکل گیری چنین طبقه ای در دوران مورد بحث کاملاً قابل فهم است، توسعه تمدن و تجزیه و تفکیک امور اجتماعی به تجزیه و دسته بندی بسیاری از مشاغل و مسئولیتهای موجود نیز منجر شد. اجرای مراسم و آیینها باتوجه به گوناگونی آراء و عقاید دینی و مراسم و مناسک بی شماری که عدم اجرای هریک از آنها از دیدگاه جامعه، خشم خدایان را برمی انگیزخت و مصائب و مضار غیر قابل جبرانی را به همراه داشت به معضلی اساسی و دست و پاگیر بدل شد. طبیعتاً همه افراد جامعه کشاورز و دامدار دیگر فرصت کافی برای اجرای تمام و کمال اینگونه مراسم را نداشتند. از این گذشته قدرتهای تازه شکل یافته و نیرومند، علاقه مند شدند تا هرگاه که اراده نمایند، شاهد اجرای چنین مراسمی باشند. شاید در همین مقاطع وجود طبقه ای که بتواند عهده دار اجرای چنین رسوم و آیینهای باشد الزام آور گردید.

مناسک دینی شامل ساحری، آیین ها و رقصهاو اوراد و ادعیه، مراسم قربانی، بازی، چشم بندی، پیش گوئی، مدح و توصیف، نغمه پردازی و سرایندگی تنها بخشی از اینگونه رسوم را شامل می شده است. با این همه آراء دیگری نیز در سر برآوردن کوسان وجود دارد. شاید عجیب ترین این گونه پیش فرض ها، منسوب کردن اصل کوسان به (جیسی) هاست. لیدزبارسکی با برداشت از فرهنگ های بومی سریانی، کوسان را به جیسی

● جهانگیر نصری اشرفی

کوسان ها

موسیقی نواحی مختلف
موسیقی در ایران

قدیمی ترین هنرمندان موسیقی در فلات ایران

ترجمه نموده و به صورت تلویحی بر آن شد که تا به طرح این مسئله پردازد که گوسان همان جیسی است. مری بویس با احتیاط این نظریه را مورد تردید قرار می دهد.

استنباط از این تردید ناشی از آن است که او بلافاصله در باور قی همان متن توضیحی به شرح زیر می نگارد.

«اینکه شباهت منحصر به فرد و بارزی بین مینستروها (ختیاگران)، یا دست کم یک گروه از جیسی ها وجود دارد، به دلیل آنکه مجمل التواریخ واژه گوسان را به عنوان معادل سرگم کنندگان هندی به کار برده است، معلوم می گردد. اگر این هندیها از کاست دُمها یعنی نوازندگان دلقک بوده باشند، پس همین خویشاوندان ایشان بوده اند که طی قرون متصادی، خنیاگری افغانها و بلوچ را تأمین کرده اند و انسان به طریقی ممکن است بیندیشد که اینان از نزدیک، شبیه گوسان بوده اند.»

اگرچه او بلافاصله با ارائه سندی دیگر، تقریباً نظریه مذکور را مردود اعلام می کند «... اشاره اسفار ملوآشی به واژه می رساند که این کلمه در زبان ماندایی برای نامیدن به کار رفته است نه آنکه عنوان گروه های قومی باشد: هر کس می توانست حتی بدون اینکه در صنف گوسان متولد شده باشد به یک گوسان مبدل گردد و در حقیقت هر دو پاره بر روی هم نشان می دهد که ماندایی ها این واژه ها را به همان معنای اولیه اش یعنی شاعر خنیاگر از پارتی ها وام گرفته اند.»

سند مذکور هرگونه تلقی در مورد کاست بودن گوسان ها را منتفی می نماید حال این که جیسی ها پیوسته به عنوان یک کاست مورد توجه قوم شناسان قرار گرفته اند. پی گیری ها بیشتر نشان می دهد، علاوه بر ماندایی ها، گرجی ها، ارامه و دیگر اقوام ماوراء قفقاز که به نحوی تحت تأثیر فرهنگی



ایران قرار داشته اند، همین واژه را با اندک تغییر و بدون هر دخل و تصرفی در معنی، در فرهنگ قومی خویش پذیرفته اند «با توجه به نفوذ فرهنگی پرتوان پارتها در ارمنستان، می توان به گونه ای منطقی فرض کرد که گوسان پارتی بر هنر و نیز نام همتای ایرانی خود اثر گذارده است. بنابراین به گونه موجبی می توان از متن های برای یافتن نشانه هایی دال بر این تأثیر استفاده کرد» واژه گوسان در زبان ارمنی از زبان پارتی وام گرفته شده است. اشاره های متن های ارمنی به واژه گوسان در کتاب موسی خورنی و نیز ترجمه انجیل در قالب کتاب جامعه سلیمان، باب دوم آیه هشتم و در (دوم موئیل نی) باب نوزدهم آیه سی و پنجم ظاهر شده است «دیوید مارشال لانگ نیز سند ارزشمندی را ارائه می کند که مگوسانی گرجی که همان گوسان است وظیفه خنیاگری را نیز برعهده دارد. این وظیفه در جشن ازدواج ملکه کامار ملاحظه می شود. باید افزود که براساس داده های تعدادی از منابع از جمله مروج الذهب جیسی ها از زمانی پای به فلات ایران نهادند که از بسی پیشتر واژه خنیاگر جایگزین کوسان گردید و از کوسانها و مجموعه وظایف آنها شاید تنها یاد و خاطره ای برجای مانده بود. چرا که زرتشتیگری از چند سده پیشتر به عنوان کیشی رسمی، به طور قاطعی جایگزین بسیاری از اعتقادات و ادیان پیشین شد. این مسئله که به مفهوم افول منزلت و موقعیت کوسانها است می تواند مورد توجه قرار گیرد. با این پیش فرض که روحانیون زرتشتی کلیه مراسم دینی و اجرای آیین ها، سوگ ها، ادعیه و اوراد را به عهده گرفتند. و از مدتها پیش اجازه اجرای اینگونه تشریفات را به عنوان بخشی اساسی از سنتهای شفاهی، از هر گروه دیگری سلب نمودند. این مسئله می تواند مبین این نکته باشد که از قرنهای پیش، نقش کوسانها تنها به اجرای پاره ای از مراسم و آداب خنیاچی محدود شده باشد. با این همه مغان از دشمنی با کوسانها دست برنداشتند و در ابعاد عملی و نظری در محور سنن کوسان همت گماردند.

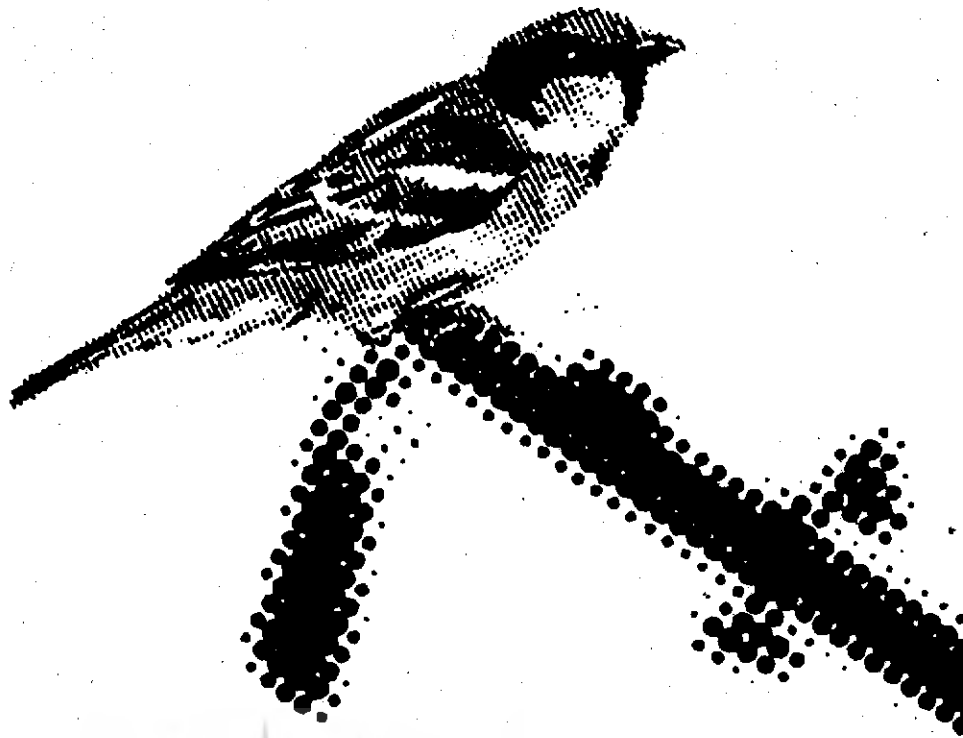
این موضع گیری امری منطقی بود چرا که مغان اساساً کوسان ها را منادیان کفر و الحادی می پنداشتند که کردار و هنر آنها ریشه در سنت های چند خدائی و حتی بی دینی داشت. از همین رو رسماً در معدوم کردن نه مانده های هنر آنان نیز از هیچ کوششی فروگذار نکردند. «یک متن زرتشتی در دست است که می خواهد چشمانتان را از زبان بدور دارید، دهانتان را از غذاهای بسیار لبلب، زبان را از پلیدی و

گوش را از خنیاگری (هنیاگر) محروم بدارید». این دشمنی با تنمۀ هنر کوسان در میان روحانیون مسیحی سرزمینهای غربی امپراطوری ساسانی نیز به شدت شایع بود و آنها در مورد کوسانها با روحانیون زرتشتی مواضع مشترکی داشتند «آنان از مؤمنان می خواهند که در آواز و سرمشق های عبث از واسطه های شرارت و اغوای سخنان شیرین بپرهیزند.»

تعدیبات ارامنه و مسیحیان غرب امپراطوری ساسانی تا محو کامل نام و نشان گوسان ادامه یافت «کلیسا و نویسندگان کلیسای ارمنی بیشتر با دیده تحقیر به کوسانها می نگریستند و نه تنها آنها را تأیید نمی کردند بلکه همیشه آنها را زیر ضرب می بردند. تکفیر کوسان ها از سوی دستگاه مذهبی ارمنیان (حدائق تا سده ۱۲ میلادی) تا حدودی یادآور سرخورد دستگاه مذهبی زرتشتی با خنیاگران است» اما تلاش مغان به همین مقدار خلاصه نشد و آنان جهت کساد کردن همه ابعاد هنر کوسانها به اقدامات دیگری روی آوردند که به نوعی حتی در مغایرت با دین آنها قرار داشت. از همین روست که آنها علاوه بر اجرای آیین ها، مناسک، اوراد و آوازهای دینی برخی دیگر از فنون قدیماً ضالۀ را نیز بر دانش خود افزودند تا آخرین رشته های ارتباط کوسان را با حکومت و جامعه بگسلند، تسلط به برخی از شکردهای ساحری، هجشم بندی، نجوم و هیب گویی نیز بر کار این دسته از روحانیون افزوده شد. کریستین سن می نویسد: «از دیگر هنر مغان تفأل بود. چون به آتش مقدس می نگریستند، از آینده خبر می دادند و به وسیله حسابهای نجومی زایچه طالع می گرفتند. در کار نامگ، اردشیر واردوان پیوسته به هنگام سخنی با دانیان و معبران و ستاره شماران مشورت می کنند.»

می بینیم که تجزیه هنر کوسان بسی پیشتر از فروپاشی امپراطوری های ایرانی آغاز گردید. برخی پژوهشگران به کین ورزی روحانیون زرتشتی و مسیحی نسبت به کوسان تأکید می ورزند. این اشاره معلوم می دارد که کوسانها علاوه بر دیگر مسئولیتها، شخصاً برخی وظایف دینی را نیز به عهده داشته اند.

در واقع دین مزدیسنی و موبدان و مغان با فراگیری انواع فنون مربوط به سحر و جادو و تفال آموخته های خود را در این زمینه نیز در خدمت شاهان و امیران قرار دادند. تا نیاز به هنر کوسان به فراموشی سپرده شود. اگرچه در ابتدای امر این مسئله رنگ و بوی دینی داشت ولی رفته رفته هنر سحر و



آراست، اما این بار مگسنی نخواند [پهلوان شاه در مسابقه کشته شده بود] (روز دیگر به بزمی در تالار دیگر رفتیم... در اندرون آن مگسنی ها دایره وار ایستاده بودند و می خواندند) و بعداً (مردانی پلنگینه پوش از گروه رستا ولی مگسنی با آکروبات به عنوان سرگرم کنندگان ظاهر شدند).

باید افزود که مآخذ ادبی ایرانی پس از اسلام هر جا که واژه کوسان را مورد استفاده قرار می دهند، عمدتاً بر نقش و وظیفه آنان به عنوان نوازنده، خواننده، شاعر، داستان سرا و هنرهای هم سنگ و هم طراز با چنین جوهره ای یاد می کند. این مسئله در منابعی همچون شاهنامه و ویس و رامین مصداق می یابد که جزو متون ادبی و شعری منحصر به فرد در ادبیات ایرانی هستند. در واقع اینگونه منابع ادبی تفاوتی بین خنیاگران و کوسان ها قائل نیستند و یا لاقبل موارد مورد استفاده آنان از این واژه بر چنین استنباطی دلالت دارد. این استنباط را با افزودن اضافاتی می توان پذیرفت، چرا که پژوهشگران اعتقاد دارند که وظائف دیگری نیز برعهده کوسانها قرار داشت که اگر نگوئیم این وظائف شامل همه ستهای شاهی بود، لاقبل بخش گسترده ای از اینگونه سنت ها را دربرمی گرفت که از منظر این رساله و براساس سند (درجانی) ذکر شده، علاوه بر خنیاگری پلنگینه پوشی بازیگران کوسان تنها یکی از آن موارد متعدد است. درباره این موضوع که چرا منابع ایرانی پس از اسلام همواره تنها به بخشی از هنر کوسان ها اشاره نموده اند می توان به این گمان متوسل شد: مدت زمانی که واژه کوسان به خنیاگری تغییر نام داد و هنر خنیاگران عمدتاً به شعر و آواز محدود

جادو، افسون و تفال به سستی بلاغییر در کار موبدان و مغان تبدیل شد چنانکه بلعمی از کتابی یاد می کند که تفالآت ایرانیان در آن ثبت گردیده و این تفالها در جنگ مورد استفاده قرار می گرفت و بیرونی بخشهایی از آن را نقل کرده است. به هر صورت تا پیش از پیدایش طبقه ای با عنوان خنیاگران و موقعیت یابی آنان، در سراسر امپراطوری های هخامنشی و ساسانی هنر کوسان به شدت مورد تقبیح قرار گرفت و کوسانها آرام آرام نقش خود را به عنوان ناقلان فرهنگ شفاهی از دست دادند. در زمینه شناساندن مجموعه هنر کوسان و وظائف آنان محققان ارمنی و گرجی تلاش در خوری نمودند. دست آوردهای آنان بر مطالبی چند تأکید می ورزد که هر یک از آنها پاره ای از ابهامات را روشن می کند.

آنان اثبات نموده اند که این واژه با تغییراتی مختصر در لهجه یا واژه با معنی مشترکی تقریباً در تمام سرزمینهایی که بعدها جزو امپراطوری بزرگ هخامنشی بود رواج داشته است و دیگر اینکه کوسانها به غیر از خنیاگری و وظائف دیگری را نیز به عهده داشته اند.

برخی متون دیگر نیز بر این نظر صحه گذاردند «مثالهای زیرین از اثری به نام امیران درجانیانی است که متعلق به قرن دوازدهم است» «در صبحدم که خورشید انوار خود را فرا افکنده بود، شاه چون گذشته در همان جای همیشگی جلوس کرد و خوانین خویش را در اطراف خود به صف کرد و بزمی آراست. مگسنی آواز خواند و بندبازان به بازی پرداختند. چون روز طالع شد خان بزرگ بر مسند قرار گرفت، خوانین را پیرامون خود برگماشت و بزمی

گردید پروسه ای طولانی پشت سر نهاده شد و همین وظیفه یعنی هنر شعر، موسیقی و افسانه سرایی و آواز در ذهن و حافظه ایرانیان و سپس در آثار مکتوب آنان نقش بست. طی همین پروسه بخشی از هنر کوسانها، یعنی بازیگری (پتیواز) به گروه دیگری که متون از آن با نام پتیواژگو یا پتیواژگر یاد می کنند واگذار گردید. بنابراین هنر کوسان پس از تجربه عمدتاً در اختیار سه طبقه قرار گرفت که مغان، خنیاگران (هینواژگر) و بازیگران (پتیواژگر) از آن جمله اند.

لازم به توضیح است که استنباط منابع یاد شده از واژه های کوسان و خنیاگر و هم عرض قرار دادن آنها چندان بی راه و به دور از حقیقت نیست چه از قرنهای پیشتر، برجسته ترین مسئولیت و وظیفه کوسانها، همان است که منابع ایرانی بدان اشاره نمودند. وظائفی که بعدها برعهده خنیاگران نهاده شد.

خنیاگری / هنیاکری / هنیواز

معلوم داشتن مدت دورانی که وظائف و واژه کوسان متروک و واژه خنیاگر (هنیاکر) و در نتیجه وظائف روشن و مشخص این گروه جای گزین گردید لاقلاً در شرایط حاضر ممکن نیست اما اینکه خنیاگری در دوران هخامنشیان رونق بسیار داشته است، از این بیان گزنفون فهمیده می شود که گفته است کوروش تا آخرین روزهایش در (داستان و آواز) ستوده می شد... «خوشبختانه اسناد و مدارک در زمینه وظیفه خنیاگران صراحتی تمام دارند. شعر، آواز، موسیقی، افسانه سرایی و داستان پردازی، حماسه سازی و مدح و ستایش، تاریخ خوانی و حتی در پاره ای از موارد پیش گونی از جمله هنر خنیاگران بوده است.

مری بویس براساس شواهدی مستدل گسترده گی حوزه فعالیت و انواع هنر خنیاگران را در اواخر دوره هخامنشی پر دامنه تر از موارد فوق می داند و مشخصاً اجرای هنرهای همچون بازیگری، دلنکی، نقلی و حتی نشر اخبار را در حیطه وظیفه خنیاگران می شمارد.

«شواهد بعدی نشان می دهد که سروده ها حوزه وسیعی را شامل می شده و در جامعه باهوش و موسیقی پرست نا آشنا با هنر خواندن و نوشتن نقش بسیار مؤثری را ایفا کرده اند. کار آنان تنها ایجاد سرگرمی و فراهم آوردن وسایل بهجت خاطر

نجبا و روستاییان به گونه ای یکسان نبود و هر وقت و هر جا که مراسم و خبری بود، حاضر می شدند. همه چیز را می دیدند، به خاطر می سپردند، ثبت و ضبط می کردند و وسیله ابزار احساسات و عواطف و اندیشه های همگان بودند. گاهی مداح بودند، زمانی طنز سرا و دلچک و سپس نقال. مورخینی که از گذشته یاد می کردند و مفسرانی که به تفسیر وقایع حاضر می پرداختند - و به ناچار به گونه ای مؤثر، شکل دهندگان به افکار عمومی بودند - پاره ای از این سرایندگان دوره گرد بودند. خود شعر دلکش نیز به سرعت پخش می شد، نشر می یافت، از این دهان به آن دهان. پس اینان وسیله نشر اخبار نیز بودند.»

این واقعیت غیر قابل انکار است که سقوط امپراطوری هخامنشی ضربه ای مهلک بر پیکر خنیاگری درباری وارد ساخت. «آنان آنچه آن به دربار وابستگی داشتند که با سقوط این دولت راه زوال پیمودند.» اما این زوال به معنی نابودی همیشگی آنان و هنرشان نبود. هر چند به درستی می توان اوائل دوران سلوکیه و نفوذ هلیسم یونانی را، به نوعی مقطع ایستائی فرهنگی و احتمالاً فترت خنیاگری دانست، ولی هنر ریشه دار آنان هرگز به فراموشی سپرده نشد. چرا که این جریان پیوسته از دو مجری ادامه یافته بود، که می توان از آن با نام خنیاگری رسمی (درباری) و خنیاگری غیر رسمی (دوره گرد) یاد کرد. در نتیجه خنیاگران غیر درباری و دوره گرد همچون گذشته و با جدیتی تمام به کار خود ادامه دادند. گو اینکه دبیران و برخی از دیگر طبقات به لحاظ موقعیت اجتماعی و ضرورت های شغلی به ناچار با نیروهای بیگانه مرتبط شدند و حتی بخشی از دیدگاههای آنان را پذیرفتند، اما «نقطه مقابل اینان گویندگان و سرایندگان دوره گرد بودند که پیشه آنان یکی از کهنترین حرفه های محلی بود و به احتمال زیاد نقش بسیار مهمی در مقاومت و رویارویی با هلینیسم ایفا کردند. آنان در پرورش هنر بدیبه سرایی همراه با موسیقی ید طولایی داشتند. هنری که لازمه آن نه تنها از بر بودن و در خاطر داشتن مضامین و اسلوب بیان سنتی بود، بلکه استعداد و طبع و فاد برای سرودن اشعار مضامین جدید نیز از واجبات آن بشمار می آمد. شواهدی چندی حکایت از نفوذ آنان در روزگار هخامنشیان داشته و دلالت بر آن دارد که از اعتبار و حیثیت



پس از حمله اسکندر، افول قدرت و تسلط روحانیون زرتشتی، مجدداً شرایط مناسبی را برای خنیاگران جهت اجرای سوگها، سرودن اشعار مذهبی و حتی اجرای برخی اوراد و ادعیه مهیا ساخت. در واقع دوباره خنیاگران فرصت یافتند تا به نحو شایسته ای بار دیگر برخی از هنر اسلاف خود یعنی کوسان ها را به اجرا درآورند. فرصتی که تنها به واسطه خلاء ناشی از عدم حضور موبدان و مغان میسر شد. در این مقطع روحانیون زرتشتی در روستاها و نواحی دورافتاده نیز به اختیار و یا به ناچار با خنیاگران دوره گرد هم آواز و همراه شدند. چرا که هنر آنان در تهیه ایحسامات دینی و ملی ایرانیان و زنده نگه داشتن شعائر مذهبی مؤثرتر از روش سنتی روحانیون بود.

«چه فراوان قصاید تأثر آور و مراثی سوزناک که پس از جنگهای گرانیک و گوکمل و ایسوس و بعد از آتش سوزی

برخوردار بوده اند. اهمیت مذاحان درباری در شرح کرتیوس از مراسم تسلیم به اسکندر آشکار می شود آنجا که می گوید، «مغان و کلدانیان در رأس جمعیت مستقبلین بودند و به دنبال آنان گروهی از سرایندگان و خنیاگران که در اجرای رسم مدیحه سرایی شاهان چیره دستی داشتند. مزایا و پاداشهای این سرایندگان و خنیاگران می باید با فتوحات اسکندر قطع شده باشد. زیرا هر رسم و آئینی را که مقلدونیان از شاهان ایرانی پذیرفته باشند بی شک خنیاگری از آن جمله نبوده است. شهرهای یونانی نیز محلی نبود که اسباب تأمین معیشت سرایندگان و شجرای ایرانی را فراهم آورد. پس شاعران و خنیاگران دوره گرد به هنگام حکومت سلوکیان، حرفه آباء و اجدادی سنتی خود را تنها به ایرانیان عرضه داشته و لایذ نه رغبت داشتند و نه لزومی می دیدند که با صاحبان جدید میهن خود، رفت و آمد داشته باشند».

تخت جمشید و قتل عامهای اسکندر در درگیریهای نواحی شرق سروده شد. شرح دلایرهای افراد و نوحه هایی که در عزای از دست رفتگان ساخته شد، از جمله عواملی بود که غرور ملی ایرانیان و غم شکست از حکومت بیگانه را زنده نگاه می داشت.

تردیدنی نباید داشت که سرایندگان و خنیاگران طراز اول مورد حمایت و پشتیبانی امرای بزرگ ایرانی بودند. در میان اینان آثرویدهای ماد کوچک (= آذربایجان) قرار داشتند که افزون بر استقلال به احتمال بسیار زیاد صاحب احساسات ضد مقدونی نیز بودند. و فرتوکیان پارس که لااقل یکی از آنان نتوانست از شدت تأثر، احساسات ضد هلنیستی خود را پنهان کند، و چه بسا با طبقه روحانی ایرانی در زنده نگاهداشتن خاطرات ملی و مقاومت در برابر کافران بیگانه و تنفر از اسکندر نقطه نظرهای مشترک داشتند. در تعدادی از آثار ادبی شفاهی، از جمله آنچه به ایران باستان تعلق دارد، سنتهای روحانیت و سرایندگی تا اندازه ای به یکدیگر اتکا پیدا کرده و هریک به دیگری نیرو می بخشند. در دوره سلوکیان بی تردید خنیاگران و سرایندگان در نشر اخبار مربوط به معجزات و کرامات آذرگننسیب یاری فراوان دادند و موجبات جذب زوار بیشتری را به آن زیارتگاه فراهم آوردند؛ به طور کلی سرایندگان و خنیاگران، وسیله نشر ادبیات اصولاً مذهبی بودند که از فاجعه های آتی خیر می دادند و پیش گویهای سیاسی مبتنی بر سقوط و اضمحلال مقدونیان را همراه با پیش فرارسیدن قیامت آخرین چنان در هم می آمیختند که بی تردید برای مستمعین زرتشتی خود دلنشین و دلچسب بوده و مسبب پاداش دندان گیر برای آنان می شده است.

این حوادث پر اهمیت در کار خنیاگران و سرایندگان دوره گرد، نه تنها به احساسات ملی مذهبی ایرانیان در مقابل مقدونیان و هلنیسم دامن زد، بلکه بعدها این عمل را به سنتی پایدار در کار خنیاگران بدل ساخت و آن اضافه نمودن اشعار و سروده های دینی بر مجموعه هنرهای پیشین بود. موضوع فوق هنر این سرایندگان و آوازخوانان دوره گرد را با هاله ای از تقدس همراه ساخت. مسئله ای که بعدها نیز به عنوان سنتی تغییر ناپذیر جزئی جدانشدنی از هنر آنان شد. جالب اینکه حتی پس از اسلام نیز، نقالان، شعرخوانان، اوزان ها و عاشیق ها از این شیوه جهت تطهیر و تقدیس هنر خود سود بردند (که در جای خود به آن خواهیم پرداخت).

متأسفانه متون ادبی ایرانی در مورد اینگونه سرایندگان و خنیاگران غیر درباری و دوره گرد نیز اطلاعات راضی کننده ای را در اختیارمان قرار نمی دهند. چرا که «عموماً خنیاگران را به عنوان عناصری سرگردان و دوره گرد نشان نداده اند بلکه اعضای دربار هستند. وقتی در بخش افسانه ای شاهنامه سهراب خیر، مرگ زنده رزم را می شنود با

شتاب تمام مجلس بزم را ترك می کند و به اتفاق، همراهان، مشعل ها و خنیاگران به دیدن جسد می رود.» اما اسناد نشان می دهد که خنیاگران وابسته به دربار تنها بخش کوچکی از جامعه بزرگ خنیاگران ایرانی در زمان حمله مقدونیان بوده اند.

و همین دسته نیز گریز و گزیری جز تمکین و گوشه گیری نداشته اند. اما خنیاگران دوره گرد بی مهابا به خلق داستانهای حماسی و قهرمانی پرداختند. آنان ارتباط محکمی با توده ها داشتند و به خاطر احساسات هنرمندانه قطعاً در مبارزه با اشغالگران شور و هیجان وصف ناپذیری بروز می داده اند.

ما نمی دانیم چه بخشی از داستانها، افسانه ها، اسطوره ها و روایاتی که بعدها شاعران ایرانی همچون فردوسی، نظامی و دیگران براساس آنها به خلق ادبیات اسطوره ای و تاریخی پرداختند، محصول حافظه و ابداع هنرمندانه خنیاگران درباری و دوره گرد است. اما بی تردید آنان در حفظ و اشاعه داشته های قدیمی و خلق و انتقال خلاقیتهای ذهنی خود به نسل های جدید نقشی درخورد داشته اند.

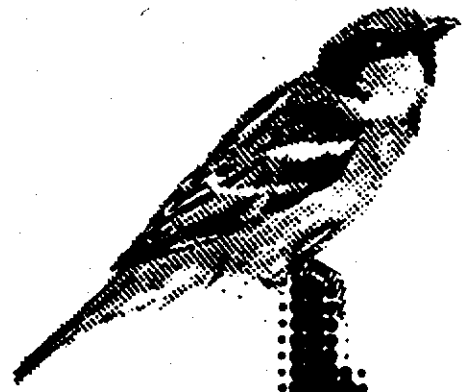
طی نزدیک به پنج قرن حکومت هخامنشیان و ساسانیان دو جریان خنیاگری درباری و دوره گرد به موازات هم، آنچنان حساسیتی را در حفظ این سنن به خرج دادند، که منجر به استمرار این سننها و دسترسی نسل حاضر به نمونه های تغییر شکل یافته آن شد. می توان گمان داشت که با قدرت یابی مغان در عصر ساسانی حیطه هنر خنیاگران محدود شد و مجدداً اجرای بسیاری از آداب و شعائر دینی در اختیار مغان قرار گرفت. تا آنجا که مدارک و شواهد حکم می کند، هنر خنیاگران عصر ساسانی در حوزه هایی همچون مدح و ستایش، نذبه، جشن و سرور، ترانه های عاشقانه، موسیقی و شکار، جنگها و رزم باستان توسعه داشت.

«اشعار آنان مضامینی پهلوانی همچون، آیین جمشید، کین ایرج، نوروز، کبکباد و سیاوشان، کین سیاوش، پیکر گرد و برخی در زمینه گنجهای خسروانی و تعدادی نیز همچون کرکوی جنبه هایی دینی را دربر می گرفت.»

در این میان شعر و موسیقی سرآمد وظائف خنیاگران بود و آنان به ویژه در پویائی شعر و موسیقی در نقش استادانی بی نظیر ظاهر شدند.

«در دوره ساسانی شعر و موسیقی کار یکفر بود و هرکس که سرودن شعر می دانست (چون شعر و موسیقی آن عصر بالاخصاص ارتباط کاملی با هم داشت) ناچار تحصیل موسیقی می کرد، و هر که ذوق موسیقی داشت به سرودن اشعار می پرداخت. چنانکه مضامین الحان خسروانی که جمله در مدح و آفرین خسرو پرویز بود همه را بارید سازنده مشهور ترکیب کرده بود.

همین شاعر بودن بارید نظر ما را تأیید می نماید و مؤید دیگر بیان تاریخ سینستان است که می فرماید (تا پارسیمان سخن



پیش ایشان برود، باز گفتندی به طریق خسروانی -
استعداد و دلربائی خنیاگران و هنرشان زمینه را جهت
ارتقاء آنان به طبقات عالیّه فراهم ساخت. ذهن سیال،
صدای خوش، افسانه سرائی و داستان پردازی و حافظه
سرشار پیوسته شاهان ساسانی را در تثبیت موقعیت این
هنرمندان تشویق می نمود. تا جایی که اردشیر آنان را در جمع
طبقات ممتاز پذیرفت. با این حال بهرام گور با جسارتی
سنت شکنانه جایگاه والائری را به آنان اختصاص داد. قطعاً
این وسوسه بهرام ریشه در استقبال و حمایت ایرانیان داشت.
در همین رابطه صاحب مروج الذهب آورده است:

«و دیگر ملوک خاندان ساسانی که پس از او آمدند
[اردشیر] به همین رسم بودند تا بهرام گور که او مراتب
اشراف و شاهزادگان و مثولیان آتشکده ها و متعبدان و زاهدان
و عالمان دین و دیگر رشته های فلسفه را به حال خود گذاشت
ولی طبقه مطربان را تغییر داد و کسانی را که در طبقه متوسط
بودند به طبقه بالا برد و طبقه پایین را به طبقه میانه جا داد...»
قطعاً این عمل بهرام مورد رضایت شاهزادگان، درباریان و
مغان نبود، از همین رو پس از او وضع را بر منوال گذشته
بازگرداند. بهرام در زمینه گسترش خنیاگری به اقدامات
دیگری نیز توسل جست و آن آوردن جمع کثیری از خنیاگران
هندی است.

در مورد این دعوت منابع مختلف اطلاعات همانندی را
در اختیار ما قرار می دهند که بارها از سوی پژوهشگران
ایرانی و خارجی عنوان گردید.

آنچه قانع کننده نیست دلالتی است که پژوهشگران در
علت این رویداد عنوان داشته اند. با این حال از دیدگاه این
مبحث این چرایی دارای اهمیت درجه چندم است. آنچه مهم
است، اینکه انبوهی از آنان و احتمالاً در چند مقطع تاریخی و
از شبه قاره هند به سوی ایران سرازیر شدند و در گسترش هنر
خنیاثی سهم قابل ملاحظه ای را به دوش گرفتند. بخشی از
آنان خاصه گروههایی که در متصرفات غربی ایران، ماوراء
قفقاز و آسیای صغیر پراکنده شده بودند، مهاجرتی دائمی را
به سمت غرب آغاز نمودند، که جیسی های اروپائی از این
دسته اند. بخش دیگری از آنان در نواحی مختلف فلات ایران
ماندگار شدند و به یادگیری و گسترش بخشهایی از فرهنگ
شاهای اهتمام ورزیدند که کولی های امروز از بازماندگان
آنانند. جیسی ها هنرمندانی حرفه ای و کارآمد بودند و لاقلاً
در چند هنر تبحری ویژه داشتند. بازیگری، رقص نوازندگی
و آوازخوانی از جمله هنرهایی است که آنها با استادی بروز
می داده اند و تا چند دهه پیشتر بسیاری از معمرین در نواحی
مختلف ایران شاهد هنر آنان بوده اند. آنان با حفظ موقعیت
کاست و نگهداری کلیه عقاید، سنن و آداب مربوط به خود با
احتیاط و زیرکی خاص مهاجرین، به آمیزش و مؤانست با
بومیان پرداختند و با درک حساسیتهای موجود، ضمن

آموزش فرهنگ بومی، در تبادل و نشر بخشی از آن تأثیر گذار شدند.

طبیعی است که نقش خنیاگران و بازیگران کولی در ایران، به رغم اهمیت آنان در مقاطعی خاص از تاریخ، در کلیت خود از جایگاهی جنبی برخوردار است. چه خنیاگران اصیل ایرانی عالی ترین نقش را در حفظ و گسترش بخش اعظم سنتهای شفاهی داشته اند. سقوط امپراطوری ساسانی و وضعیت مشابه به اضمحلال سلسله هخامنشی را برای خنیاگران ایجاد نمود. چه گروه رسمی و درباری آنان در خاموشی همیشگی فرو رفتند و زمینه هرگونه عرضه اندام و در نتیجه زایش هنری از آنان سلب شد. این دسته که هموماً در خدمت شکوه و جبروت دستگاههای شاهکها، صاحب منصبان و ولایت داران نواحی بودند، طی چند سده و به صورت نسل به نسل در سایه حتر حکومتها و قدرتهای فاتحه با آسایش و رفاه همه جانبه ای روزگار گذرانیدند. تن آسائی همچون احساسات و هنرشان، بخشی جدانشدنی از کیش شخصیت آنان بود. به همین دلیل نقش تاریخی آنان در همین برهه به پایان خود رسید. پس از سقوط ساسانیان، تاریخ از سرنوشت این گروه پرتعداد که در خدمت دستگاه عریض و طویل امپراطوری بودند، آگاهی های چندانی به جای نگذاشته است. بی شک آنان در اثر طوفان سهمگینی که از سوی جزیره العرب برخاست به همراه کر و فر ساسانیان برای همیشه به خاطره پیوستند. این استیلا از این لحاظ منطقی می نماید که برخلاف سلوکیان و روشهای مسامحه گر هلنیسم که حتی برای ادامه حیات هنر هنرمندان دربار ایران نیز گریز گاههایی را بر جای نهاد، اسلام در این زمینه پذیرای هیچگونه مدارا و ملاحظه ای نبود. از دیدگاه مسلمانان، این گروه از هنرمندان میراث دار کفرآمیزترین سبتهای مجوسی بودند. باید توجه داشت که نیروهای مسلم به عکس مقدونیان تنها داعیه کشور گشائی نداشتند. آنان به همراه خود دینی را آوردند که ساطع تر از برق شمشیرهایشان بود. رهبران این ایدئولوژی نوظهور علاقه مند بودند تا بر قلب و اندیشه همه جهانیان حکومت کنند از همین رو آنان برای هرگونه رفتار و کرداری، رهنمود و نسخه ای خاص به همراه آوردند که به اعتقاد آنان منبعث از وحی الهی بود. پس جای هیچگونه چون و چرائی برای عقاید گذشته باقی نمی ماند. برخورد آنان با سنتهای جاهلی عرب یعنی هم نژادان خود، بسی قاطع و سختگیرانه بود. بنابراین هیچ دلیلی برای مدارا با دیگران وجود نداشت.

از نظر آنان هرگونه غنا و حتی افسانه سرائی و اسطوره پردازی حرام و نهی می شد. همین مقدار کافی است تا به این یقین دست یابیم که پیکره هنر خنیاگران درباری به همراه سرداران آخرین جنگ ایرانیان و اعراب به طور موقت دفن شد و لااقل تا زمان هارون الرشید خلیفه خوش گذران عباسی جزأت هیچگونه تظاهری را در مجامع رسمی و

عمومی نیافت. باید توجه داشت که خنیاگران دوره گرد نیز کارآئی گذشته را از دست دادند، چرا که خاستگاه ایدئولوژیک هنر آنان آمیزه ای از کیش زرتشت و ناسیونالیسم ایرانی بود. حماسه سرائی های این دسته از خنیاگران دوره گرد از پهلوانان و قهرمانانی الهام می گرفت که کیش زرتشتی داشتند. نقل هایشان از بطن چنین دیدگاهی برمی خاست و اشعار غنائی و تغزلی آنان نیز درباره معشوقه هائی بود که بنوعی منتسب به خانواده های شاهی می گردید. داستانها و روایات مذهبی این بخش از خنیاگران نیز ملهم از داستانهای اوستا و یا انعکاس شنیده های موبدان و مغان بود. سروده های توصیفی و ستایش گونه آنان هم در وصف آفتاب آتش و نور و در راستای مقدسات مزدیسنی قرار داشت. در واقع آنان از نظر ایدئولوژی فاسحین، هیچ چیز برای ارائه نداشتند. مشکل دیگر خنیاگران دوره گرد در مجامع شهری روبرو شدن با هم وطنانی بود که پذیرای اسلام گردیدند، لذا هنر آنان علاوه بر منیات شرعی، دیگر زمینه های حسی و ذهنی مشترک و جذابیتهای گذشته را در میان ایرانیان نو مسلمان از دست داد.

با این همه قطعاً همین خنیاگران توانستند، گاه و بی گاه در میان ایرانیانی که هنوز بر رجعت به گذشته دل بسته بودند، هنرشان را عرضه نمایند. به جز این برخی از نواحی به ویژه بخشهایی از کشور که رسماً تا چند دهه در مقابل مروجین دین جدید مقاومت ورزیدند جایگاه مناسبی جهت ارائه هنر خنیاچی بود.

کتاب جغرافیائی مجهول المؤلف // حدود العالم من المشرق الی المغرب // که به سال سی و هفت هجری نگاشته شده در معرفی پاره ای از آبادی ها و شهرهای البرز از خنیاگران دوره گردی سخن به میان می آورد که در بازارهای پریم (فریم) رود می نواخته اند. اما بزودی با اسلام آوردن اکثریت ایرانیان و مغایرت هنر خنیاگران با مبانی دین جدید، وضعیت، دشوارتر از پیش شد. از همین رو این هنرمندان و هنرشان به سوی جوامع دور دست روستائی، عشیره ای و به ویژه ایلات کوچ نشین متمایل شدند. ایلات، عشایر و بسیاری از قبائل چادرنشین فلات ایران باوجود پذیرش اسلام، به فراخور روحیات ایلی در بسیاری از اصول زیستی و فرهنگی تابع قراردادهای عشیره ای خود بودند. آنها با تعصب خاصی بر برخی رسوم و آیین های گذشته پای می فشردند. موضوعی که حتی امروز و پس از گذشت سده ها، در سنتهای اجدادی این اقوام دیده می شود. قطعاً این دریچه یکی از مجراهائی بود که خنیاگران دوره گرد از طریق آن به انتقال بخش وسیعی از منظومه ها و چکامه ها، داستانها، اسطوره ها، افسانه ها، نغمه ها و سروده های خود پرداختند و در نهایت آن را به دست ادبیات مکتوب سپردند. اوزان ها، بخشی ها، عاشق ها، شعرخوان ها و نقال ها، حاملان این فرهنگ در جوامع روستائی و کوچ نشین

بروسه پیدایش هریک از گروههای یاد شده تا چند قرن به درازا کشید و براساس تغییر دیدگاه حکومتهای پس از اسلام، کار هریک از این افراد در مقاطع مختلف با افت و خیزهای شدیدی مواجه گردید تا جایی که با این همه برخی از آنها با یاری جستن از حافظه قومی در احیاء و رواج بسیاری از سنتهای شفاهی پیشینیان توفیق یافتند و با اصرار به نقل، بازگونی و اجرای آنها پرداختند. این دومین مجرای بود که از طریق آن برخی هنرهای خنیاپی و نمایشی گذشتگان تا امروز ادامه یافت و در دسترس ما قرار گرفت.

در اینجا آنچه از نظر این مبحث و در رابطه با هنر خنیاگران با اهمیت است جریان ادبی سیالی است که توسط آنان متناوباً صیقل یافته و از نسلی به نسل دیگر عرضه گردید. بیشتر از برخی سروده های خنیاپی عصر ساسانی یاد شد که در زمینه های پهلوانی، ستایش و مدح و توصیف، معاشقه و سوگ ارائه گردید.

بوده اند. از سوی دیگر تنها چند دهه پس از ظهور اسلام دگردیسی جالب توجه ای در کار خنیاگران پدیدار شد. این دگردیسی را می توان به نوعی با تغییراتی که از قرنهای پیش و در اثر گسترش مسیحیت و زرتشتیگری در هنر کوسانها به وجود آمد مقایسه نمود. به خاطر حرام شمردن مجموعه هنر خنیاگران در مجامع شهری هنر آنان به سرعت تجزیه شد و گروههایی چند با القاب و عناوین جدید سربرآوردند. شاعران، مدیحه سرایان، حافظان، مولودی خوانان، راویان و بسیاری دیگر، جهت پاسخگویی به نیازهای درونی جامعه شهری و تمنای ذوقی آنان ظاهر شدند. ویژه گی اساسی افراد گروههای یاد شده پذیرش دین جدید یعنی اسلام بود. اما همین چند گروه نقطه پایان این تحول نبودند. رفته رفته با کاسته شدن از میزان تعصیبهای اولیه و بر بستر زمینه های ایجاد شده شاعران تفرزلی و غنثائی، شیرین کاران، هجو گویان، بندبازان، بازی گران، رقصندگان و در نهایت شاهنامه خوانان و پرده خوانان نیز به منصف ظهور رسیدند.

